

فقط یک نفر

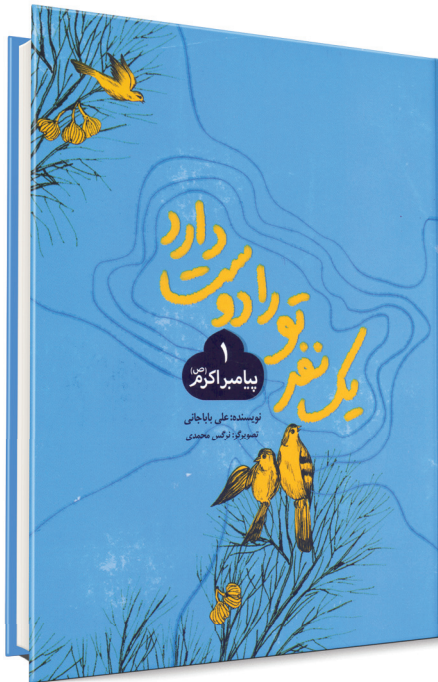
■ فاطمه بختیاری

نیم نگاهی بر کتاب «یک نفر تو را دوست دارد»

نویسنده: علی باباجانی

تصویرگر: نرگس محمدی

ناشر: به نشر



متکبرانه و از روی خودخواهی برایش گفته است؛ از کسی که می شود به او اعتماد کرد؛ می شود به او تکیه کرد و با او زندگی کرد و حرف هایش را در زندگی به کار بُرد. پیامبری که قرن ها از زمان زندگی اش گذشته است، اما حرف هایش امروزی است. برای همین زمان است. انگار خودش در میان ماست. نفس می کشد و زندگی می کند. نیازهای زندگی مدرن امروز را می شناسد و همین برای نوجوان کافی است. کتاب، راحت و بی تکلف حرفش را می زند. با زبانی ساده به نوجوان می گوید که ببین و بخوان سخنان پیامبری را که سر تا سر محبت است؛ که گاه در پیچ و خم زمانه کسانی هستند که می خواهند او را از دل ها دور کنند. تو را ناامید کنند؛ از رسولی سر تا سر امید و مهربانی جدا کنند. از نویسنده کتاب، علی باباجانی، کتاب های بسیاری در قالب: داستان، شعر و متن ادبی، چاپ شده است. در این کتاب، از همه قالب ها به جز شعر استفاده شده است. گاه این قالب ها چنان با هم آمیخته شده اند که نمی شود

همیشه «گفتن»، «شنیدن» و بالاتر از آن «نوشتن»، درباره کسانی که زندگی خوبی داشته اند، مورد توجه بوده است. جالب تر آن که برخی از افراد از حدّ زندگی شخصی خود - که در زمان و مکان محدود است - پا را فراتر می گذارند و می شوند جزئی از تاریخ؛ جزئی جدانشدنی از زندگی مردمان زمین و اجین شده با روح آدمی. این موقع است که راه و منش فکری شان بالاتر از حدّ و مرزهای زمانی و مکانی است و راه را برای بهتر زندگی کردن هموار می کنند. حضرت محمد ﷺ - پیامبر مهربانی - سر آغاز یک اتفاق خوب بود و سرانجام رسالت مهربانی خداوند بر زمین؛ رسولی که فقط و فقط مهر خاتمیتش بر دل ها نقش مهر است و مهربانی.

حالا نوجوانی می خواند: «یک نفر تو را دوست دارد». کتاب با تکیه بر جملاتی که از دل وحی برآمده اند، داستان و داستان وارها را می گوید. نوجوان، کتاب را ورق می زند. کلمات را می بیند که بدون شعار دادن، بدون امر و نهی هایی

گفت این مطلب، داستان است یا متن ادبی. حتی یک جاخاطره می‌شود:

- می‌خواهم از تک‌درخت انجیر حیاط خان عمو برایتان بنویسم. عمو یک خانه بزرگ دارد که در حیاطش یک درخت انجیر که باعث خلق خاطره‌های زیبا می‌شود.... (ص ۳۸)

این سردرگمی در قالب، از تمرکز می‌کاهد و کمی مخاطب را گیج می‌کند. از شکل و شمایل کتاب بر می‌آید

■ ■ ■
از شکل و شمایل کتاب
بر می‌آید که برای مخاطب
نوجوان تعریف شده است؛
اما متن، هماهنگی با آن
ندارد و تا حدی انتظاری
را که مخاطب از کتاب
دارد، بر آورده نمی‌کند.

که برای مخاطب نوجوان تعریف شده است؛ اما متن، هماهنگی با آن ندارد و تا حدی انتظاری را که مخاطب از کتاب دارد، بر آورده نمی‌کند. کتاب در بعضی جاها به زبان کودکانه خواسته حرف‌هایش را بگوید:

- محسن از آن بچه‌هایی بود که استخر را تا به حال ندیده بود. وقتی چشمش به استخر افتاد از خوش حالی نمی‌دانست چه کار کند. (ص ۱۱)

- دوست خوب مثل عطر است.... دوست خوب مثل گل است.... دوست خوب مثل آینه است. (ص ۲۰)

- دقت کن به درخت ببین که شاخه‌هایش رو به آسمان قد کشیده‌اند. به گل نگاه کن. ببین برگ‌هایش رو به آسمان پهن شده‌اند. این یعنی این‌که خدایا! ما نیازمند آب، غذا و نور تویم. (ص ۳۴)

گاه متن کتاب، داستانی می‌شود:

- دوید و دوید تا به آخر استخر رسید. خلوت خلوت بود. نگاهی به ابتدای استخر انداخت که بچه‌ها توی آب بالا و پایین می‌پریدند. با خودش گفت: «چه قدر نادانند. جای این خلوتی را ول کرده‌اند و همه آن جا جمع شده‌اند». نفس عمیقی کشید و دست‌هایش را بلند کرد.... (ص ۱۱)

- بیرون را نگاه کرد. خبری نبود. کوچه خلوت بود. پوست موز را روی لبه پنجره گذاشت و مشغول تمیز کردن پرده

شد.... (ص ۲۶)

و گاه نوشته‌های کتاب، متن ادبی می‌شوند:

- این کوچک پنهان در دهان می‌تواند دنیایی را به آتش بکشد و یا دور و بر خود را تبدیل به بهشت مهربانی کند. (ص ۱۶)

- در شناسنامه‌ات جلوی محل تولدت اسم شهر یا روستا را نوشته‌اند و تو را به آن می‌شناسند.

دوست شهری است پر از رمز و راز. راستی! تو اهل کدام شهری؟! (ص ۲۲)

- هم زمان با باران طلایی درختان به شکار می‌روییم. (ص ۴۷)

البته این متن‌های ادبی، خیلی ضعیف‌تر از متن‌هایی است که پیش از این از همین نویسنده در کتاب‌های دیگرشان خوانده‌ایم.

این سرگردانی قالب‌ها تو ذوق می‌زنند.

اما بیشتر کتاب در واقع، «روایت» است؛ روایتی نیمه داستانی و نیمه گزارشی:

- اگر باور نداری برو ورقه امتحانی‌اش را نگاه کن. جواب سؤال‌ها را نصفه و نیمه داده. از همه بدتر کتاب‌های درسی‌اش را نگاه کن. می‌بینی درسش را تا وسط کتاب قشنگ خوانده، اما بعد خسته شده و از خیرش گذشته.

راستی چرا بعضی از ما این طوری هستیم؟ چرا نمی‌توانیم کارهایمان را به خوبی تمام کنیم؟ برای رسیدن به جواب، بیا همین آدم را در موقعیت مختلف قرار بدهیم. (ص ۷)

- هر چیزی را که لمس می‌کنم، انگار می‌بینم لمس دست‌های پینه‌بسته پدرم یعنی تصویر از رنج و سختی، لمس دست‌های گرم مادرم یعنی یک دنیا ایثار و محبت و مهربانی و لمس دست‌های تو یعنی این که امروز حالت

خوب است یابد. انگار می بینم و باز هم شکل‌ها در ذهنم درست می‌شوند. دیروز یک نفر از کنارم گذشت و با دیدن من آهی از دل سوزی کشید. دلش برایم سوخت. (ص ۴۵)

همه کتاب دارای اتفاقاتی ساده است که هرکس بارها آن را تجربه کرده و گاه به سادگی از کنارش می‌گذشته‌است. مثلاً: انتخاب دوست، رفتن به استخر، پرت کردن زباله به کوچه و... همین

■ ■ تصویرگری کتاب هم با این‌که خوب کار شده، کمکی به متن نکرده است. متن، حالت ادبی و احساسی دارد؛ اما تصویرهای کتاب گاهی به سوی طنز، میل پیدا می‌کنند.

همین کارهای به ظاهر ساده، راه را برای زندگی بهتر داشتن و برای بهتر شدن، باز می‌کند. پیامبر ﷺ همۀ تلاشش برای همین بود. کاش نویسنده در انتخاب داستان‌هایی که بر اساس سخنان پیامبر ﷺ است، به سادگی رد نمی‌شد و کمی وسواس به خرج می‌داد. درست است که نشان داده حرف‌های رسول خدا محدود به زمان و مکان نیست، اما

سادگی شاهد مثال‌ها کودکانه است نه برای نوجوان. تصویرگری کتاب هم با این‌که خوب کار شده، کمکی به متن نکرده است. متن، حالت ادبی و احساسی دارد؛ اما تصویرهای کتاب گاهی به سوی طنز، میل پیدا می‌کنند. با تمام اینها این کتاب یک واقعیت را پیش روی خواننده می‌گشاید: «کسی هست که تو را بیشتر از خودت دوست دارد».

ماجرای دست‌مایه نوشتن شده‌اند. نویسنده خواسته در لابه لای همین زندگی روزمره و تکراری، فکر کردن را جای دهد؛ اندکی مجال برای فکر کردن. همان تفکر کردن که بهتر از هفتاد سال عبادت است. ما گاهی فکر کردن را مترادف می‌دانیم با کار علمی و یا اختراع یک وسیله. خیلی‌ها از خیر فکر کردن می‌گذرند. اما فکر کردن در

